

دین و حکومت

از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی

بیژن بیدآباد^۱

چکیده

از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوف اسلامی مباحث اساسی در ارتباط با رابطه دین و حکومت در قالب اذن معنی تعریف و تحلیل می‌گردد. در این مقاله ضمن بررسی نظریات دینی حکومت و اهمیت اذن در حکومت دینی واقعی به مباحث خودکامگی دینی، بت پرستی سیاسی و شرک و بت پرستی از ابعاد اجتماعی می‌پردازیم. در این ارتباط نظریات علمای علوم سیاسی را مطرح و موضوعات را با استناد به قرآن کریم و معانی حکمی آن بررسی می‌نمائیم.

واژه‌های کلیدی: سیاست، حکومت، حکمت، عرفان، تصوف، اسلام

مقدمه

رابطه دین و حکومت از بحث انگیزترین مباحث تاریخ سیاسی بشر می‌باشد. در طی هزاره‌های گذشته و از زمانی که بشر در سازمان‌های اجتماعی و سیاسی جامعه به زندگی مدون‌تری پرداخت رابطه دین و حکومت بعنوان مهمترین مباحث نظری سیاسی مطرح بوده و این موضوع حتی اگر مکتوب نشده مفتوح مانده است. بی‌علاقگی و گرایش به دین بعنوان یک ایدئولوژی سیاسی متناوباً جای یکدیگر را در طول تاریخ بشر گرفته‌اند و همواره بعد دوران دین‌گریزی مجدداً دوران دین‌خواهی شروع شده و سپس مجدداً حلقه دور تحولات آغاز یافته است و مجدداً سرنوشت جوامع به دین‌گریزی و سپس دین‌خواهی میل کرده و این روند همچنان نیز ادامه خواهد داشت. این سیکل و نوسان به دلیل طبع بشر می‌باشد که از طبیعت این عالم اخذ کرده است.

اصولاً قواعدی که در این عالم است موجب صعود و نزول احوالات است و این پدیده در همه پدیده‌های این عالم قابل رؤیت است. یعنی یک روند ریاضی از نوع سینوسوئید^۲ در همه احوالات موجودات قابل رؤیت است و هر پدیده‌ای و هر موجودی و نهایتاً همه رفتارها دچار این بالا و پائین شدن می‌باشد. قرآن کریم می‌فرماید: «همانا انسان وقتی استغنا

^۱ - Web: <http://www.bidabad.com> , Mail: bijan@bidabad.com , bidabad@yahoo.com

^۲ - Sinusoid

می‌بیند طغیان می‌کند»^۳. در ابتدا برای استغنا می‌کوشد و ترتیبات و تنظیمات امور خود را مهیا می‌کند ولی وقتی به آن رسید طغیان می‌کند و همین طغیان نظم ایجاد شده را به هم می‌ریزد و به افول می‌انجامد. در جای دیگر می‌فرماید: «همانا بعد از سختی آسانی است و همانا بعد از سختی آسانی است»^۴. یعنی پس از افول، عروج قرار دارد.

توجه اجتماعی و خرد جمعی بشریت نیز به فلاح و نتیجتاً به دین مشمول همین قاعده نزول و عروج است. یعنی ازدیاد تمایلات و توجهات به دین منجر به حکومت‌های متعصب دینی شده و سپس تعصبات دینی منجر به انزجار از دین شده و یک دور زمانی دین‌خواهی و دین‌گریزی در جوامع بوجود می‌آید. گرچه این سیکل گاه قرن‌ها به طول می‌انجامد تا یک دور کامل چرخش یابد ولی به هر حال واقع می‌شود. تفاوت سیکل‌های پیاپی در این است که روند کمالات فکری و تعقل اجتماعی در هر دوره‌ای بالاتر از دوره قبل است و نتیجتاً از حدت گرایش‌های خرافی در طول زمان کاسته می‌شود.

تاریخ اروپا به عنوان نمونه بارز این پدیده قابل طرح است. فلسفه‌های شبه دینی که بعنوان آنتی‌تزهایی از درون نظریات دینی برخوردارند تا نظریات و تزهایی کلیسای قرون وسطی را به سنتزی جدید برگردانند همه در این مقوله قابل طرح است. اندیشمندانی چون جان لاک انگلیسی که با تأکید بر حقوق طبیعی که خداوند به بشر اعطاء نموده حقوق طبیعی را بعنوان یک فلسفه بارز سیاسی در مقابل نظریاتی چون نظریه حاکمیت مطلق عرفی هابز^۵ مبنی بر وسعت حقوق حکومت مطرح می‌نماید و اصولاً فلسفه وی با مطرح کردن خداوند بعنوان منشاء اعطاکننده حق سعی بر این دارد که با روحیات دینی جلوی استبداد حکومت دین سالار خانواده استورت^۶ را در انگلستان بگیرد. وی می‌گوید خداوند انسان را آفرید و به او مساوات و حقوق فردی اعطاء کرد و از این بابت قانون طبیعت را مبنای فلسفه خویش مطرح می‌کند. اصولاً حقوق طبیعی و نظریاتی همچون نظریات لاک در ارتباط با حقوق طبیعی توافق زیادی با ایدئولوژی دینی دارند. زیرا عرفان و دین انبیاء قواعد خود را از طبیعت اخذ می‌نمایند و طراحی شرایع براساس توافق آنها با طبایع و قوانین طبیعی بوده است.

البته نظریات لاک در مورد خصوصیات انسانها و پاکی ذاتی آنها و اثرات ساری شده آن به جوامع اولیه و ایجاد بهشت انسانی در زمانی که سازمانهای سیاسی جامعه رشد نکرده بود تا حدودی افراط در طرح مسئله است. و مسلماً افراط و تفریط در طرح نظریات همواره برای مقابله با تفریط و افراط رایج در جوامع بوده و این مسئله مبنای یکی از اصول نیروهای متحول کننده جوامع است. یعنی آنتی‌تز در تقابل با تز برمی‌خیزد لذا باید در تخالف با آن باشد. لاک برای بیان تشکیلات سیاسی جدید مبتنی بر رأی و حاکمیت اکثریت مذهب را از حکومت جدا می‌کند و تجدیدنظر اساسی در رأی حاکمیت کلیسیا را مطرح می‌کند. وی حتی در مورد حق مالکیت به فرمول معروف فیزیک در رابطه با کار می‌پردازد که فیزیکدانان تعریف می‌کنند، یعنی: کار انجام شده برابر با حاصل ضرب نیرو در جابجایی. وی کار هر فرد را حاصل نیروی او می‌داند و مالکیت را به آن کسی متعلق می‌داند که برای آن نیرو صرف کرده است. گرچه

۳ - سوره، علق آیات، ۷-۶، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ»

۴ - سوره، بقره آیات، ۶-۵، «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»

۵ - هابز، توماس، Thomas Hobbes، ۱۶۶۰، لویاتان The Leviathan. ترجمه حسین بشیریه، نشر نی، ۱۳۸۳، تهران.

<http://oregonstate.edu/instruct/phl302/texts/hobbes/leviathan-contents.html>

۶ - Stuart kings and queens of England

http://www.paradoxplace.com/Perspectives/Chronologies/Genealogies/English_Monarchs/Stuart/Stuart.htm

نظریات فلسفی لاک در ردیف فلاسفه دیگر دسته‌بندی نمی‌شود ولی نوآوری فکری آن در زمان حاکمیت متعصبانه کلیسیا بسیار ارزشمند بود. همین نظریات را در فرانسه در نوشته‌های ولتر^۷ و منتسکیو و حتی روسو و فیزیوکرات‌ها^۸ می‌بینیم. که همه این دیدگاهها منجر به تحولات اساسی دین‌گریزی در اروپا گردید و نوزائی یا رنسانس^۹ را پدید آورد. اشاعه این نظریات تحولات اساسی در پارلمانتاریسم^{۱۰} و کانستیتوسیونالیسم^{۱۱} را سبب گردید. ولتر در نوشته‌هایش بشدت با زورگوئی مخالفت می‌کند و آزادی سیاسی و مذهبی را مطرح می‌کند و از ایده‌های روشنفکری و آزادی مطبوعات و انتخابات حمایت می‌نماید. منتسکیو در همین راستا نظریاتی اساسی مطرح می‌نماید که بهترین آنها در روح‌القوانین مندرج است که با شیوه‌ای امپیریک^{۱۲} و تجربی در مقابل استنتاج راسیونالیستی^{۱۳} یا عقلائی نوشته شده و بیشتر جنبه ارسطوئی دارد تا افلاطونی. مونتسکیو گرچه از بیان مطالبی نظیر حقوق طبیعی و فلسفه طبیعت دوری می‌جوید ولی بسیار عاقلانه مشکلات سیاسی آن زمان فرانسه را در چارچوب نظریات منسجم تجربی خود و در یک رابطه علت و معلولی در تعریف قانون مطرح می‌نماید و او این رابطه علت و معلول را در تمام سطوح روابط انسانی در نظر می‌گیرد و رابطه فرد با فرد و فرد با حاکمه و رابطه بین دولت‌ها را در سطوح قوانین مدنی و سیاسی و بین‌الملل قابل تعریف می‌شمارد. در عرض این سطوح بالاخص در سطح حاکمیت اصل تفکیک قوای وی از مهمترین نظریاتی است که قوانین اساسی اکثر قریب به اتفاق کشورهای جهان متأثر از آن می‌باشد.

روسو نیز در راستایی مشابه با این نظریات انسان را تحت قانون طبیعت می‌داند ولی عقلانیت را بر روابط انسانها ضعیف دانسته و اساس گرایش و تمایلات و اغراض و احساسات را عامل اجتماعی شدن انسان می‌داند. این نظریه خیلی جدید نبود بلکه همان نظریه انسان حیوانی سیاسی است می‌باشد که ۲۵ قرن پیش مطرح گردیده بود. ولی طرح نظریه قرارداد اجتماعی در آن تاریخ در فرانسه به گونه‌ای مخالفت با انستیتوسیونالیسم^{۱۴} آن زمان بالاخص در ارتباط با حاکمیت دین بر روابط اجتماعی افراد داشت. یعنی باید حاکمیتی بوجود بیاید که از ضایع شدن حقوق افراد جلوگیری کند. یعنی جلوی تعدی کلیسیا را به حقوق افراد بگیرد. در این ارتباط وی اصل رضایت را به عنوان عامل اجتماعی شدن انسانها و تشکیل سازمان سیاسی جامعه می‌داند و نهایتاً اراده عمومی را منشاء و مولد و اساس تشکیل روابط اجتماعی و سیاسی در جامعه می‌داند که تبلور این اراده عمومی در قراردادی است که قانون اساسی مظهر آن است.

دیوید هیوم^{۱۵} با افزایش دید امپرسیسیسم^{۱۶} در همین راستا قرارداد اجتماعی گذشته را قابل بررسی نمی‌داند و مسائل تجربی حال جوامع را اساس ملاحظات و نیاز حاکمیت قانون می‌داند و معتقد است که باید براساس تجربه قانونگذاری شود و نه براساس منطقی قانون طبیعت. در این راستا هیوم حصول منافع خودخواهانه انسانها را بر قوانین فطری طبیعی تفوق می‌دهد. هر چند مجموعه این نظریات و همچنین نظریات مرکانتیلیسم^{۱۷} آخر به یوتیلیتاریانیسم^{۱۸} می‌رسد ولی به هر حال سیر تحول جدائی دین از حکومت را رقم می‌زند. یوتیلیتاریانیسم اساس تقنین را بر توسعه خوشی‌ها و جلوگیری از

7 - François Marie Arouet Voltaire

8 - physiocrats

9 - Renaissance

10 - Parlimentarism.

11 - Costitutionalism.

12 - Empiric

13 - Rationalistic.

14 - Institutionalism

15 - Hume, D. (1740). A Treatise of Human Nature (1967, ed.). Oxford University Press, Oxford.

16 - Empiricism

17 - Mercantilism

18 - Utilitarianism

رنج‌ها می‌گذارد و در این ارتباط توجه به قوانین طبیعی مدنظر قرار نمی‌گیرد بلکه خودخواهی انسانها اساس قانونگذاری تلقی می‌شود. یوتیلیتارینیست‌ها موافقتی با مسائل پیچیده فلسفی حقوق طبیعی نداشته و تمام هم و غم خود را مصروف کسب رفاه نمودند. این نظریات در چارچوب نظریات اقتصاددانان کلاسیک نظیر آدام اسمیت^{۱۹}، جان استوارت میل^{۲۰} و جرمی بنتم^{۲۱} مطرح و مستحکم می‌شود.

بنتم انسانها را به دلیل داشتن غرائض طبیعی مساوی می‌داند و نه بخاطر حقوق طبیعی، وی در مقابله با حقوق طبیعی بالاخص در مخالفت با نظریات بلاک استون^{۲۲} که از طرفداران حقوق طبیعی بود ریشه قانون را در رفاه حداکثر جامعه می‌داند و می‌گوید بجای اینکه دست به دامن قانون طبیعت بزنیم باید قوانینی را تعریف کنیم که رفاه جامعه را حداکثر می‌نماید. در این راستا جان آستین^{۲۳} شاگرد بنتم به نظریات اقتصادی یوتیلیتارینیسم بنتم صورت حقوقی می‌دهد. در مقابل تندروی این نظریات بسیاری هم نظیر سن سیمون^{۲۴} بر این باور بودند که یوتیلیتارینیسم را باید با نوعی پارلمنتاریسم محصور و تعریف نمود و تغییرات لازم در جامعه را از طریق معنویت دینی بوجود آورد. تجلی یوتیلیتارینیسم در سطح بین‌الملل عملاً ایده‌آلیزم^{۲۵} فرانسه را به نازیسم^{۲۶} و فاشیسم^{۲۷} و از طرف دیگر به مارکسیسم^{۲۸} کشانید. هرچند در این راستا امانوئل کانت^{۲۹} ایده‌آلیزمی عقلی و بر مبنای راسیونالیسم را مطرح می‌کند که برخلاف نظر روسو حسّی نیست و در این راستا فیخته^{۳۰} و هگل^{۳۱} نظریات تکمیلی زیادی دارند، نظریات و گرایش‌های مختلف که برخی افراط و بعضی تفریط یوتیلیتارینیسم هستند. بسیاری از این دیدگاهها نهایتاً به ماتریالیسم^{۳۲} صرف می‌رسند و نظریات اولترا ماتریالیستی^{۳۳} عنوان می‌کنند که به هیچ‌وجه دین را به عنوان یک پدیده معتبر اجتماعی نمی‌شناسند. برای مثال نظریات مارکس در این راستا دین را به‌عنوان مخدر در جامعه معرفی می‌کند که مانع از تفکر و سبب اشاعه خرافه می‌شود. این نظریه گرچه صحیح است ولی اشکال مصداق دارد. دینی که مارکس به آن توجه نموده دین رایج جامعه بوده و نه دین صحیحی که اساس آن تفکر، عرفان و شناخت است. به هر حال تعدیل نظریات یوتیلیتارینیسم در چارچوب نظریات و افکار مارکسیسم بالاخص مارکسیسم ارتدکس^{۳۴} در قالب شعار: «هرکس به اندازه کارش و هرکس به اندازه احتیاجش از جامعه بهره برد» خلاصه می‌شود که این دیدگاه بسیار دور از قواعد حقوق طبیعی قرار می‌گیرد و یک جامعه‌ای با

¹⁹ - Smith, Adam (1723-1790), *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*, 1777, University of Chicago Press.

²⁰ - John Stuart Mill, (1963), *Collected Works of John Stuart Mill*, ed. J.M. Robson, Toronto: University of Toronto Press, London: Routledge and Kegan Paul, 1963-1991, 33 vols.

²¹ - Jeremy Bentham 1781, *An Introduction to the Principles of Morals and Legislation*, 1907 reprint of 1823 edition. (First printed 1780.) Oxford: Clarendon Press.

²² - Blackstone, William. 1765-9, *Commentaries on the Laws of England*, Clarendon Press, Oxford, England.

²³ - John Austin, *The Province of Jurisprudence Determined*, Cambridge Texts in the History of Political Thought, London, John Murray, 1861.

²⁴ - Claude Henri Saint-Simon, (1760-1825). See: Arthur John Booth, *Saint-Simon and Saint-Simonism; a Chapter in the History of Socialism in France: A Chapter in the History of Socialism in France*, Published by Longmans, Green, Reader, and Dyer, 1871.

²⁵ - Idealism

²⁶ - Nazism

²⁷ - Fascism

²⁸ - Marxism

²⁹ - Immanuel Kant (1724-1804). See: Immanuel Kant: His Life and Thought, By Arseniï Vladimirovich Gulyga, Arseniï Gulyga, Marijan Despalatovic. Translated by Marijan Despalatovic. Published by Birkhäuser, 1987

³⁰ - Johann Gottlieb Fichte (1762 -1814). *Foundations of Transcendental Philosophy (Wissenschaftslehre) nova methodo* (1798/99). Translated. and edited by Daniel Breazeale. Ithaca, NY: Cornell University Press, 1992.

³¹ - Georg Wilhelm Friedrich Hegel (1770 - 1831). See: Charles Taylor (1977), *A major and comprehensive study of the philosophy of Hegel*. Cambridge University Press.

³² - Materialism

³³ - Ultra Materialistic

³⁴ - Orthodox Marxism

ارزشهایی جدید تعریف می‌کند، که اگرچه این ارزشها جالب توجه و نظر می‌باشند ولی مشکلات اجرایی آنها در عمل مانع از تحقق آنها می‌شود. سابقه اجرائی کشورهای بلوک شرق در قرن بیستم عدم سازگاری ذاتی این سیستم را در چارچوب طبیعت انسانها نشان داد. تعبیر نئو کلاسیک‌ها^{۳۵} و نظریاتی چون نظریه توزیع درآمد اولر^{۳۶} در مورد تحقق شعار فوق یعنی پرداختی به عوامل تولید به میزان بازدهی آنها در حقیقت بیان همان شعار مارکسیسم در قالب نظام سرمایه‌داری بود که براساس نظریات نئو کلاسیک‌ها و با بنیان نظری قوی مبتنی بر ریاضیات عالی مطرح شد. تلاش زیادی صورت گرفت تا تعدیلاتی از مارکسیسم اعم از افراطی و تفریطی نظریه مارکس را در مورد توزیع ارزش مازاد و درآمد در جامعه متحقق سازند و هر کدام از این نظریات در چارچوب‌های فکری لنینیسم^{۳۷}، مائویسم^{۳۸}، تروتسکیسم^{۳۹}، منشویسم^{۴۰}، بلشویسم^{۴۱}، تیتوئیسم^{۴۲}، نئومارکسیسم^{۴۳}، سوسیالیسم^{۴۴} و انواع مکاتب رویزونیستی^{۴۵} مرتبط اقدام به بیان نوعی امپرسیسم مارکسیسم^{۴۶} کردند ولی در عمل موفقیت عملی بدست نیامد. از قدم‌های نظری جالب در این زمینه بررسی‌های مبتنی بر ریاضیات تاکشی تاکایاما^{۴۷} است که علیرغم بنیان فکری- ریاضی مطرح شده عملاً جایگاه منطبق با طبیعت انسانی و نتیجتاً حقوق طبیعی را نمی‌تواند ترسیم کنند و رشدی نمی‌یابد.

ما حاصل این تحولات و تصورات تاریخی به فردگرایی یا اندیویدوالیسم^{۴۸} رسید و منافع و مطلوبیت فرد در ارتباط با رفاه وی اساس نظریات سیاسی و اقتصادی قرار گرفت و در این راستا کاپیتالیسم^{۴۹} قدرت یافت. علت این اقتدار نیز انطباق اصول سرمایه‌داری با طبیعت انسانی و بطور کلی حقوق طبیعی و ویژگی‌های نفس انسانی بود. در اینجا مبحث مهمی در ارتباط با دین و استقرار آن در نظام سرمایه‌داری مطرح می‌گردد که تطابق نظام سرمایه‌داری را با حکومت صحیح دینی در یک راستا می‌بیند. این جهت و سو که در هر دو مشترک است دیدگاه‌هایی از حقوق طبیعی، لیبرالیسم^{۵۰} و اندیویدوالیسم مندمج در این دو نظام می‌باشد که هر دو سیستم حقوق افراد و مالکیت و عدم تجاوز به حقوق دیگران و وضع آزادی تا مرز تجاوز به حقوق غیر و مبانی عقلانی بودن یا راسیونالیسم را اصولی اساسی می‌دانند.

نظریات دینی حکومت

نگاه به حکومت از دیدگاه گروه‌های مسلمین در طول زمان و در عرض زمین همواره متفاوت بوده و تعبیر و تفاسیر متنوعی از آن شده است. مهمترین مبحث در این زمینه مبحث ولایت است که همواره مورد اختلاف مسلمین بوده و به دلیل آمیخته شدن ولایت صوری حکومتی دنیوی با ولایت معنوی کلیه در صدر اسلام شبهات بسیاری در مورد

³⁵ - Neo-classic

³⁶ - Leonhard Euler (1707-1783). See: M. Bronfenbrenner (1971), Income distribution theory, Aldine-Atherton, Inc., Chicago and New York.

³⁷ - Leninism

³⁸ - Maoism

³⁹ - Trotskism

⁴⁰ - Menshevism

⁴¹ - Bolshevism

⁴² - Titoism

⁴³ - Neo-Marxism

⁴⁴ - Socialism

⁴⁵ - Revisionism

⁴⁶ - Marxism empiricism

⁴⁷ - Takeshi Takayama

⁴⁸ - Individualism

⁴⁹ - Capitalism

⁵⁰ - Liberalism

حاکمیت سیاسی و حاکمیت دینی به وجود آمده که نظریات مسلمین نیز به حسب این شبهات در ازمنه و امکانه متفاوت همواره گوناگون بوده و هر کدام تعبیری از آن نموده‌اند. این تعبیرات همواره به دلیل عدم شناخت مسلمین نسبت به مقام شامخ ولایت کلیه است که شأن خلیفه الله در روی زمین است که نمایندگی تام‌الاختیار الهی در کلیه امور سیاره زمین را دارد. و چون این مقام برای مادون آن قابل درک نیست همواره به تعبیر آن پرداختند و به قول مولوی علیه‌الرحمه:

انبیاء را هم چو خود پنداشتند هم‌سری با اولیاء برداشتند

درک و شناخت پدیده‌ها الزاماً احتیاج به احاطه بر آن پدیده دارد و محاط از محیط نمی‌تواند ادراک جامعی داشته باشد جز آن که با صفات محدود آن را بشناسد و معرفی کند. برای مثال انتها محاط است در لایتناهی و لایتناهی محیط است بر منتهی. بشر برای تعریف لایتناهی از لای نفی برای انتها استفاده می‌کند و یتناهی را به لایتناهی تبدیل می‌کند. یعنی در تعریف بی‌حد و حصر و نامحدود از نفی حد و حصر و محدود استفاده می‌کند و لغت مستقلاً برای آن ندارد و چون بر لایتناهی محیط نیست نمی‌تواند آن را وصف کند. و وقتی از او سؤال می‌کنند بی‌نهایت (لایتناهی) چیست؟ پاسخ می‌دهد آن است که نهایت (متناهی) نیست. و بیش از این نمی‌تواند پاسخ دهد. چون ادراکی بر لایتناهی جز ابزار درک متناهی ندارد. ولایت کلید خلافت الهی بر روی زمین نیز ولایت و خلافت بر قوای مدبره عالم است و درک این موضوع از بشر عادی ممکن نیست. لذا همواره گوشه‌ای از ولایت آنچه که فهمیده شده را بیان می‌کنند که حکایت آن است که فرمودند^{۵۱}: «نابینا گمان می‌کند که حق محصور است و بجائی دشمن است با آنکه همه از اوست، صائبی در کوکبش داند و حنیف در انسانش بیند و زردشتی بنارش شناسد، همه بت است، بت هیکل و نمایش است نه حجاب:

اگر مؤمن بدانستی که بت چیست یقین کردی که دین در بت پرستیست

فیلی را به شهر کوران آوردند و هرکس جائی را از او دست کشید و خبر از محلّ خود داد که فیل کذاست، بینا بر همه بخندد و گوید همه درست گفتند اما در خور فهم خود اما فیل را ندانستید. حق شناسی به آثار چنین است، یکی حجر پرستد، یکی انسان، یکی کوکب فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيَّ سَبِيلًا موحد آنچه را جوید از خود جوید که أَجْعَلُكَ مَثَلِي باشد و مَاتَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ، یکی از هند بر دریا بر راه جدّه به کعبه رود و یکی از شام بر وادی العقیق، یکی از مدینه بر غدیر خم، در ملتها همه بهم رسند، نزاع داشتند که تو بر باطلی و راه گم کردی چون اسباط بنی اسرائیل که در دوازده شقه رفتند، بینا که شدند دیدند مقصد یکی بوده، پس یکی بر حق و هفتاد و دو فرقه بر باطلند در همه حق یکی است مَآئِنُ نَجْوِي ثَلَاثَةٌ إِلَّا وَهُوَ رَابِعُهُمْ».

با توجه به توضیحات فوق مروری کلی خواهیم داشت بر نظریات ارائه شده مسلمین در مبحث حکومت و قدرت و حدود و اختیارات حاکم که همانا از لحاظ واژه شناسی به ولایت معروف است. در ابتدا مجدداً تصریح و تأکید می‌شود که نظریات مسلمین نظریات اسلام نیست و هرکسی از ظنّ خودش خود را یار او دانسته و از درون او اسرار او را نجسته است.

در زمان حیات رسول اکرم (ص) اصطلاحات کلیه رسالت، نبوت و ولایت و امامت و خُلّت فقط در شأن آن حضرت بود و حتی مبنای شؤون و مقامات فرعیه نظیر فقاها و حدائث و روایت و وعظ و خطابه و قضاوت و ولایت حکومتی و فرماندهی و امامت جماعت و نیابت و وکالت و جلالت در مظاهر اداری، قضایی، نظامی، دینی، اجتماعی،

^{۵۱} - حضرت حاج ملا علی نورعلیشاه ثانی، صالحیه، حقیقت ۴۸۹، چاپ دوم، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.

اجرائی، تقنینی همه و همه اذن و اجازه از طرف آن حضرت بود. بعد از رحلت آن بزرگوار (ص) تمایز در دیدگاهها پیدا شد.

رسول اکرم (ص) در حجةالوداع در غدیرخیم جانشین خودش را مشخص فرمود و دیگران که حتی بعد از رحلت آن حضرت ولایت حضرت امیرع را انکار نمودند در آن روز به دستور رسول اکرم (ص) به خیمه حضرت امیر رفته و به دستور رسول اکرم (ص) با جانشین او (ص) یعنی علی بن ابیطالب (ع) بیعت نمودند. این وقایع در کتب اربعه شیعه و صحاح سته اهل تسنن مورد قبول روات شیعی و سنی است و تواتر روائی جای انکار غدیرخیم را باقی نگذاشته و تجدیدنظرطلبان فقط اقدام به تأویل واقعه به سایر موضوعات و معانی ولایت نمودند و در کلام تحریف معنی آوردند. اگر بعد از رحلت رسول خدا (ص) مردم خلافت ظاهری آن حضرت را می پذیرفتند هم شأن ولایت و هم شأن نبوت که اولی مصدر ولایت قلبیه و احکام آن و دومی مصدر خلافت ظاهریه و احکام آن است هر دو در حضرت علی بن ابیطالب (ع) اجتماع می یافت. ولایت کلیه که غیرقابل انتزاع از وجود مقدس علی بن ابیطالب (ع) بود و این ولایت غیرقابل غضب و تسخیر و استیلاء و تسلط یافتن توسط دیگران است. چیزی که مسلمین آن زمان بر خود تحمیل نمودند خلافت ظاهری ابوبکر و عمر و عثمان بود که بعد از مرگ عثمان باز به علی (ع) رجوع نمودند و از حضرتش خواستند خلافت ظاهری را نیز برعهده گیرد. در این چهار سال آخر عمر مبارک آن حضرت مراتب و لائمی یعنی ولایت و نبوت مجدداً در شخص آن حضرت مجتمع بود و دیگر تا امروز این تجمع اتفاق نیفتاده است.

برای گریز از امریه و فرمان غدیرخیم مسلمین تجدیدنظرطلب در طی ۱۴ قرن گذشته همواره روزیونیم منطبق با زمان را مطرح و حکومت سلاطین مسلمان را به جای حکومت خلیفه الله بر خود گزیده اند. شیعیان از ابتدا لقب امیرالمؤمنین را برای حضرت علی بن ابیطالب (ع) تخصیص دادند و غیر از حضرتش را امیرالمؤمنین نخواندند. برخلاف این رویه عامه از این عنوان برای سلاطین و خلفای ظاهری استفاده کردند. مورخین می نویسند که در ابتدا ابوبکر خود را خلیفه رسول الله نامید و استفاده از این عبارت به دلیل این بود که او می خواست خود را از خلیفه الهی جدا سازد و در زمان عمر این لقب به عنوان لقب رایج برای رهبری سیاسی جامعه مورد استفاده قرار گرفت و سپس به دلیل سه-کلمه ای و طولانی بودن این عبارت از لفظ خلیفه استفاده شد. این واژه به دلیل تشابهی که از لحاظ لفظ با واژه خلیفه در قرآن دارد که بر معنای تکوینی آن انسان و به معنای تکلیفی آن خلیفه الله می باشد که توسط خداوند جعل می شود و مستلزم اذن است و اشعار بر خلافت کلیه الهیه دارد؛ عملاً سبب شد تا تداخل معنی بین دو مقام خلافت سیاسی و خلافت دینی پدید آید. و بزرگترین منازعات درباره ولایت و امامت و خلافت دینی و ولایت و امامت و خلافت سیاسی در این ارتباط در ازمنه بعدی پدیدار شود. تشیع علوی که ولایت کلیه را بلاانتزاع از صاحبان عصمت و طهارت می دانست در مورد خلافت سیاسی نظریه ای فرعی داشت و این نظریه بر این مبنا بود که افسوس که خلافت صوری از صاحبان عصمت و طهارت (ع) منتزع شده است و صد افسوس که به جای حاکمیت اعدل زمان باید مسلمین تن به حکومت سلاطین مسلمان بدهند. هرچند این نظریه افسوس بعد از شهادت علی (ع) نیز تداوم داشت مؤمنین به خاندان عصمت و طهارت و بیعت کنندگان ولوی با آنها یا اوصیاء و مجازین آنها به دلیل اینکه سلاطین و حگام با نام اسلام حکمرانی می کردند و نام حکومت اسلامی بر خود می نهادند آنها را می پذیرفتند و سعی بر متمایل نمودن آنها به فلاح نیز می نمودند. بزرگترین نمونه این طرز فکر در حضرت علی (ع) مشاهده شد که حضرتش در دوران خلافت سیاسی ابوبکر و عمر و عثمان

بیشترین راهنمایی‌ها را به حکام وقت می‌نمود که چنانکه به کرات عمر می‌گفت^{۵۲}: «اگر علی نبود عمر هلاک شده بود». این رویه در اوصیاء شیعیان آن حضرت نیز در ازمینه بعدی تا بحال ادامه یافت. علت قبول این راهبرد فکری در قبول حکومت‌ها به نام اسلام ترویج اسلام و نهایتاً ایمان و احسان بوده و هست. بطور کلی به نظر این گروه ایمان مکمل اسلام است و برای رسیدن به مدارج ایمان و سپس احسان باید مراتب اسلام به صورت کامل مرعی شود. یعنی باید دستورات احکام شرع در جامعه رعایت گردد تا فطرت‌های پاک و منزّه تکثیر و متقاضیان مرتبه بالاتر در ایمان پدیدار گردند. لذا شریعت را لازمه طریقت می‌دانند و از این لحاظ در جاری و مجری ساختن احکام شرع باحکام حکومت‌های اسلامی مخالفت اصولی ندارند و مسلم با ظلم آنها و عدول آنها از احکام شرع مقابلند. نظریه شیعیان ولوی علوی که در صوفیه مظهر است دستورات اسلامی به دو دسته دستورات شریعتی و دستورات طریقتی طبقه‌بندی شده که مسؤول تعلیم و آموزش دستورات شریعت علماء جامع‌الشرایط مؤذن به إذن روایت می‌باشند که وظیفه این خطیر را به عهده دارند، و دستورات طریقتی که در قالب بیعت ولوی صورت می‌پذیرد طبق صریح^{۵۳} قرآن کریم برعهده ولی و مرشد قرار می‌گیرد. در شرح این طبقه‌بندی می‌فرمایند^{۵۴}: «و مخصوصاً در سلسله جلیله علما که مجازین روایت و مامورین تبلیغ احکامند و رشته عرفا که مجازین درایت و مامورین اصلاح نفوس و تهذیب اخلاق و متوجه نمودن خلق به سوی خداوند جنبه بستگی و نمایندگی را منظور و وجه روحانیت را محترم شمرد و این دو سلسله مانند دو دست یک شخص و دو شعبه یک اداره‌اند و با یکدیگر یگانه بوده گفتگو و مخالفتی نداشته‌اند و القای مخالفت به جهات سیاسی در اواخر صفویه نموده و نادانان طرفین را فریب دادند و همین عمل یکی از موجبات انقراض صفویه گردید بعد هم در رفع اختلاف اقدام مهمی نشد و بحمد الله بین دانایان طرفین اختلافی نیست و علماء دانایی را از انبیاء به وسایط گرفته و علم نمونه و ارث نبوتست و علما پیشوایان مسلمین و نمایندگان بزرگانند در ذکر احکام و اگر یکی به خلاف وظیفه فرضاً رفتار کرد روا نیست به عنوان یا شخص بد گفتن بلکه ملامت متوجه صفت و کردار زشتست و توهین عنوان نسبت علم بد است». این ویژگی در این نظریه به دلیل این است که این گروه جمع شریعت و طریقت را مبنای فلاح می‌دانند. می‌نویسند^{۵۵}: «چه در احکام ظاهر و شریعت و چه آداب باطن و طریقت که این هر دو نباید از هم جدا باشد که بدون یکدیگر نتیجه نبخشد. شریعت اعمال راجع به تن و طریقت راجع به دلست. شریعت آراستن ظاهرست به طاعت، طریقت پاکیزه نمودن باطن است به اخلاق پسندیده و دوستی و یاد خدا و روشن ساختن دل به شناختن او. پس این هر دو مانند مغز و پوست بلکه مانند لفظ و معنیست و مانند جان و تن و یا چراغ و روشنایی آن یا مانند دوا و اثر آن و جمع بین ظاهر و باطن و شریعت و طریقت از اختصاصات سلسله نعمت اللّهییه بوده و هست. پس باید مراقبت داشت و آن کس که خود

^{۵۲} - الکافی ج: ۷ ص: ۴۲۴: لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ. این عبارت در اکثر کتب روایی آمده است. برای مثال: من لایحضره الفقیه ج: ۴ ص: ۳۶، تهذیب الأحکام ج: ۶ ص: ۳۰۶، تهذیب الأحکام ج: ۱۰ ص: ۵۰، وسائل الشیعه ج: ۲۸ ص: ۱۱۲، مستدرک الوسائل ج: ۲ ص: ۱۹، بحار الأنوار ج: ۱۰ ص: ۲۳۱ و....

^{۵۳} - سوره کهف، آیه ۱۷، مَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا. می‌فرماید «آنکه خدا هدایتش کند پس هدایت شد و آنکه گمراه شد پس هرگز ولی مرشد نداشت. و سوره الإسراء، آیه ۹۷: وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ. و آنکه خدا هدایتش کند پس هدایت شد و آنکه گمراه شد پس اولیائی برای آنها نیست.

^{۵۴} - حضرت حاج شیخ محمدحسن صالحعلیشاه گنابادی، پند صالح، چاپ هفتم، صفحه ۹۹، ۱۳۷۶، تهران.

^{۵۵} - حضرت حاج شیخ محمدحسن صالحعلیشاه گنابادی، پند صالح، چاپ هفتم، صص: ۶۵-۶۴، ۱۳۷۶، تهران.

را نزدیکتر داند باید در رفتار بر احکامی که در قرآن مجید و خطاب به مؤمنینست بهتر بکوشد حتی امور دنیا از کسب معاش و انماء مال و پرستاری عیال و تلذذات حلال به قصد امتثال امر که رسیده بنماید عبادت نیز خواهد بود، و در اسلام به قدری توسعه در احکامست که در هر کاری امر یا نهی هست و می‌تواند مسلم تمام کارهای دنیوی خود را با نیت امتثال بندگی خدا نماید.»

نظریات صوفیه علویّه که همان تشیع ولوی علوی است در اقدام به قوانین صادره از مصادر سیاسی و تقنینی در این ارتباط بیش از پذیرفتگان قرارداد اجتماعی در زمینه تأسیس حکومت است زیرا این گروه رعایت آداب و احکام و زاکان شریعت مطهره را از اهم وظایف حکومت‌ها می‌دانند و چنانچه حکومتی و مقرر به اسلام و مظهر به شعائر دین و تعظیم زاکان شریعت مطهره باشد از لحاظ ایشان صد البته از حکومتی که با دین رسول خدا ص عناد ورزد ارجح و برتر است. در همین ارتباط است پذیرش نظریه ولایت فقهی حکام حکومت‌هایی که به نام اسلام حکومت می‌نمایند. براساس نظریه ولایت فقیه آیت‌الله خمینی تعریف می‌نماید^{۵۶} که حکومت ولایت فقیه حاکمیت فردی است که اولاً عادل باشد و ثانیاً آگاه به فقه اسلام باشد. این دو شرط، شروط اساسی نظریه حکومت ولایت فقیه است که این نظریه مورد قبول عقلا می‌باشد. زیرا هیچ عاقلی حکومت سلطان ظالم و جاهل به شریعت اسلام را بر حاکم عادل و مراعی شریعت مطهره ترجیح نمی‌دهد. آیت‌الله خامنه‌ای در ویژگی‌های این نوع حکومت در عصر غیبت اظهار می‌دارند^{۵۷}: «ولایت فقیه که عبارت است از حکومت فقیه عادل و دین‌شناس، حکم شرعی تبعیدی است که مورد تأیید عقل نیز می‌باشد، و در تعیین مصداق آن روش عقلانی وجود دارد که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بیان شده است. * عدم اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه، اعم از این که بر اثر اجتهاد باشد یا تقلید، در عصر غیبت حضرت حجت «ارواحنا فداه» موجب ارتداد و خروج از دین اسلام نمی‌شود. * بعد از وفات پیامبر اکرم ص امکان نسخ احکام دین اسلام وجود ندارد، و تغییر موضوع یا پیدایش حالت ضرورت و اضطرار یا وجود مانع موقتی برای اجرای حکم، نسخ محسوب نمی‌شود، و ولایت تکوینی، اختصاص به معصومین ع دارد. * ولایت فقیه در رهبری جامعه اسلامی و اداره امور اجتماعی ملت اسلامی در هر عصر و زمان از ارکان مذهب حقّه اثنی‌عشری است که ریشه در اصل امامت دارد، اگر کسی به نظر خود بر اساس استدلال و برهان به عدم لزوم اعتقاد به آن رسیده باشد، معذور است، ولی ترویج اختلاف و تفرقه بین مسلمانان برای او جایز نیست. * مراد از ولایت مطلقه فقیه جامع الشرایط این است که دین حنیف اسلام که آخرین دین آسمانی است و تا روز قیامت استمرار دارد دین حکومت و اداره امور جامعه است، لذا همه طبقات جامعه اسلامی ناگزیر از داشتن ولی امر و حاکم و رهبر هستند تا امت اسلامی را از شر دشمنان اسلام و مسلمین حفظ نماید، و از نظام جامعه اسلامی پاسداری نموده و عدالت را در آن برقرار و از ظلم و تعدی قوی بر ضعیف جلوگیری نماید، و وسائل پیشرفت و شکوفائی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را تأمین کند. این کار در مرحله اجرا ممکن است با مطامع و منافع و آزادی بعضی از اشخاص منافات داشته باشد، حاکم مسلمانان پس از این که وظیفه خطیر رهبری را طبق موازین شرعی به عهده گرفت، باید در هر مورد که لازم بداند تصمیمات مقتضی بر اساس فقه اسلامی اتخاذ کند و دستورات لازم را صادر نماید. تصمیمات و اختیارات ولی فقیه در مواردی که مربوط به مصالح عمومی اسلام و مسلمین است، در صورت تعارض با اراده و اختیار آحاد مردم، بر

^{۵۶} - آیت‌الله سیدروح‌الله الموسوی‌الخمینی، شؤون و اختیارات ولی فقیه،...

^{۵۷} - آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، مجموعه فتاوا. احکام تقلید، ولایت فقیه و حکم حاکم، سوالات ۶۹-۵۶. جمع‌آوری احمد محمدی نسب.

اختیارات و تصمیمات آحاد ائمه مقدم و حاکم است، و این توضیح مختصری درباره ولایت مطلقه است. * اطاعت از دستورات حکومتی ولی امر مسلمین بر هر مکلفی ولو این که فقیه باشد، واجب است. و برای هیچ کسی جایز نیست که با متصدی امور ولایت به این بهانه که خودش شایسته تر است، مخالفت نماید. این در صورتی است که متصدی منصب ولایت از راههای قانونی شناخته شده به مقام ولایت رسیده باشد. ولی در غیر این صورت، مسأله به طور کلی تفاوت خواهد کرد. * اگر دستورات خود را بر اساس قلمرو صلاحیت و اختیاراتی که از طرف ولی فقیه به او واگذار شده است، صادر کرده باشد، مخالفت با آنها جایز نیست.»

جنگ‌های داخلی در دوران خلافت علی ع مسئله و سؤالات اساسی در ویژگی‌های خلیفه را حاد نمود و خوارج در تحریف تعریف کلمات اساسی نظیر مسلمان کیست؟ کافر کیست؟ ولی کیست؟ و... نقش بسیار منحنی داشتند که اثرات انحطاط فکری این گروه بر ساقه درخت اسلام وارد آمد و این اثرات تا به حال نیز رؤیت می‌شود. خوارج از گروه‌های تندروی مسلمین بودند و به این جهت با این نام خوانده شدند که از اطاعت علی (ع) خارج شدند و بلکه بر او خروج نیز کردند. نظریه‌های این گروه که سبب تفاوت اصلی ایشان شده بود این بود که اولاً امامت به اهل بیت نبوت یا حتی قریش نباید محدود شود. و دوم اینکه رهبری دینی در رأس جامعه الزامی نیست و رهبری سیاسی را از رهبری دینی جدا نمودند. و سوم اینکه با توسل به خشونت می‌خواستند هر حکمی از اسلام را پیاده سازند. این اختلافات همگی موارد کلی بوده و گروه‌های مختلف خوارج تعدیلاتی در این نظریات داشتند.^{۵۸} برای مثال حازمیه که پیرو حازم بن علی بودند تبری از علی (ع) را موکول به وقف کرده بودند، خوارج اولیه که به محکمه مشهور بودند اصل حکومت را نفی می‌کردند و اصل وجود امامت را مشروع نمی‌دانستند. گرچه بعد از مدتی نسبت به خود و انتخاب امارت بر خود تغییر نظر دادند. نجدات فرقه دیگری از خوارج امامت را واجب شرعی نمی‌دانستند. ازارقه یعنی پیروان نافع بن ازرق معتقد بودند که همه مخالفانشان باید به قتل برسند و از شیوه «محنه» استفاده می‌کردند، یعنی برای آزمایش اعتقاد گرویدگان به این مکتب اسیری را به او می‌دادند تا بکشد و اگر انجام می‌داد او را از خود می‌دانستند در غیر این صورت او را می‌کشتند. ازارقه معتقد بودند که مخالفین آنها از مسلمین کافرند و نه حتی مشرک؛ و ترور آنها و حتی خانواده‌شان را که با توجیهات مذهبی ایشان صورت می‌گرفت مشروع می‌دانستند. اباضیه تخصیصی بر این نظریه داشتند و کشتن و غارت اموال مخالفین را فقط در جنگ مشروع می‌پنداشتند. زیدیه که در طبقه‌بندی از فرق شیعی محسوب می‌شوند همانند خوارج بر خصایص شخصی امام تأکید زیادی داشتند و به تکلیف مسلمین در امر به معروف و نهی از منکر اهمیت زیادی می‌دادند. ایشان علی (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) را به عنوان منصوبان منصوص پیامبر (ص) می‌دانستند و افضل مردم را امام می‌دانستند ولی برخی از آنها نظیر فرقه صالحیه که پیروان حسن بن صالح بودند پیشوایی و امامت مفضول را به دلیل شرایط زمانی جایز می‌دانستند ولی مشروط می‌کردند به اینکه فاضل به امامت مفضول رضا باشد.^{۵۹} زیدیه در مسئله وجوب خروج بر امام فاسق با خوارج همنظر بودند ولی منتها درک هر کدام از فسق و امام فاسق به گونه‌ای متمایز بود. در میان زیدیه فقط جارودیه که پیروان ابولنجم زید بن منذر العبدی ابوالجارود بودند علی (ع) را افضل مردم بعد از رسول اکرم (ص) می‌دانستند. جارودیه معتقد بودند که مردم به واسطه ترک بیعت با علی (ع) و جانشینان آن حضرت به

^{۵۸} - نگاه کنید به شهرستانی، ملل و نحل.

^{۵۹} - رجوع نمائید به ملل و نحل شهرستانی، جلد اول صفحه ۱۶۱.

کفر گرویدند^{۶۰}. مرجئه مرتکبین گناهان کبیره را نیز کافر نمی‌دانستند و اطاعت از امام فاسق را نیز واجب می‌دانستند. غیلانیه که از فرق مرجئه است و پیروان غیلان دمشقی هستند تحقق امامت را منوط به اجماع کل جامعه دانسته‌اند^{۶۱}. غیلانیه به عنوان بخشی از قدریه نیز خوانده شده‌اند. قدریه بر این باور بودند که خداوند بر حاکم حائز شرایط قبول حکومت را واجب نموده و بر جامعه نیز فرض است که تبعیت وی نمایند. غیلانیه علوم قرآنی و فقهی را برای امام لازم می‌شمردند و برعکس مرجئه مشروعیت قدرت را به دلیل تصاحب قدرت نمی‌دانستند زیرا مرجئه حاکمیت حاکم را به دلیل ظلم وی زیر سؤال نمی‌بردند و ظلم را عامل نقض مشروعیت حاکم نمی‌دانستند. معتزله از نهضت‌های مخالف استبداد امویان اصل را بر اختیار و آزادی مردم قرار دادند و اشتراکات زیادی با قدریه داشتند. ایشان نیز به امام عادل و لزوم برکنار کردن عالم ظالم را حتی با بهره‌گیری از قدرت فیزیکی ضروری می‌دانستند. گروههایی از معتزله نظیر افرادی که از ابوبکر عبدالرحمن بن کیسان اصم پیروی می‌کردند امامت را اجباری نمی‌دانستند و مدینه ایده‌آل را جامعه‌ای صالح می‌دانستند که می‌تواند بدون وجود امام نیز زیست کند و اگر تمایل به ظلم در مردم وجود نداشته باشد دیگر ضرورتی به امام نیست.

ادامه این نظریات در هر دوره زمانی با زبان و بیانی تا امروز توسط مسلمین مطرح شد که هر کدام نظری خاص به ارتباط ولایت دینی و ولایت حکومتی داشتند و دارند و افراطیون و تفریطیون آن‌ها قدرت را ملازم ولایت دینی و یا ملازم ولایت حکومتی می‌دانستند و گروهی امر بین‌المرین را گزیدند ولی آنچه که مورد قبول عقل است این است که این دو سمت متفاوت است و چنانچه هر دوی آنها در یک شخصیت قرار گیرد جامعه به فلاح می‌رود و اگر در دو شخصیت متمایز ظاهر گردد فلاح جامعه به میزان تبعیتی خواهد بود که ولایت حکومتی از صاحبان ولایت دینی و دستورات آنها که همان شرع مطهر است داشته باشد.

حکومت دینی و اذن

نکته مهمی که در باب مناصب و مساند سیاسی اجتماعی و مذهبی وجود دارد این است که این مقامات در همه نظام‌های فکری و اجتماعی در کشورهای مختلف وجود دارند و چه بسا در نظامهایی باشند که اسم مذهب یا دین را بر خود داشته باشند. در این ارتباط باید به صراحت مطلب مهمی را بررسی نمود و آن اجازه مأموریت از جانب خدا است. اگر فردی از جانب خدا مأموریت داشته باشد مأمور الهی خواهد بود و در غیراینصورت مأموریتی از جانب خدا ندارد و عمل او لزوماً الهی نیست. پس باید مأموریت وی از جانب خدا مسجل باشد. حکومت‌های دینی نیز همه بر این اصل باید استوار باشند تا حکومتی دینی باشند و گرنه حکومتی به نام دین خواهند بود. حکومت‌های فراعنه، حکومت کلیسیا در قرون وسطی، حکومت‌های اسلامی توسط خلفای جور و اکثر قریب به اتفاق حکومت‌هایی که در طی تاریخ به نام دین حکمرانی کرده‌اند دینی نبوده‌اند و فقط نام دین را بر خود گذاشته‌اند.

خودکامگی دینی

در وجود انسان صفات عدیده‌ای اعم از پسندیده و ناپسندیده وجود دارد که در رأس صفات ناپسندیده خودپرستی

^{۶۰} - رجوع نمائید به ملل و نحل شهرستانی، جلد اول صفحه ۱۵۸.

^{۶۱} - رجوع شود به ملل و نحل شهرستانی، جلد اول صفحه ۱۴۳.

و ترأس و به عبارت کلی تر استکبار است. استکبار در لغت به معنی طلب بزرگی کردن و یا خود بزرگ دانستن یا بزرگی کردن است و این صفت منشاء کلیه صفات ذمیمه و رذیله بوده و وقتی انسان خود را برتر از دیگران دانست مسلماً حقوق دیگران را به نفع خود ضایع کرده و هستی دیگران را ظل هستی خود می‌داند.

بدترین عارضه خود کامگی و استکبار تکذیب آیات الهی است یعنی همان که ابلیس دچار گردید. در قرآن کریم می‌فرماید^{۶۲}: «ای فرزندان آدم چون رسولانی از شما بیایند و بر شما آیات مرا بخوانند پس آنکه تقوا کند و اصلاح پیش گیرد پس خوفی بر آنها نیست و محزون نمی‌شوند و آنها که آیات ما را تکذیب کردند و از (تبعیت) آنها استکبار ورزیدند اهل جهنمند و در آن مخلد خواهند بود. کیست ستمکارتر از آن که به خدا دروغ بندد یا آیات او را دروغ انگارد».

و در ادامه در همین سوره می‌فرماید^{۶۳}: «ابواب آسمان بر روی کسانی که آیات ما را تکذیب کرده‌اند و نسبت به آنها استکبار کرده‌اند گشوده نخواهد شد و به بهشت در نخواهند آمد تا آنگاه که شتر از سوراخ سوزن بگذرد و مجرمان را اینچنین کیفر می‌دهیم». و می‌فرماید^{۶۴}: «کسانی که به ناحق در زمین تکبر می‌کنند بزودی که از آیات خویش رویگردان (شان) سازم، چنان که هر آیتی را ببینند ایمان نیاورند و اگر طریق هدایت ببینند از آن نروند و اگر طریق گمراهی ببینند از آن بروند زیرا اینان آیات ما را تکذیب کردند و از آنها غفلت ورزیدند و اعمال آنان که آیات ما و دیدار ما را تکذیب کردند هدر شد آیا جز در مقابل کردارشان کیفر خواهند دید؟».

در قرآن کریم در باب رفتار ابلیس می‌فرماید^{۶۵}: «به ملائکه گفتیم که آدم را سجده کنید همه سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و استکبار جست و او از کافروان بود». و می‌فرماید^{۶۶}: «پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل می‌آفرینم چون تمامش کردم و در آن از روح خود دمیدم همه سجده‌اش کنید همه فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس که استکبار ورزید (بزرگی فروخت) و از کافران شد. گفت ای ابلیس چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریده‌ام منع کرد؟ آیا استکبار ورزیدی یا مقامی ارجمند داشتی؟ گفت من از او بهترم. مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل. گفت از اینجا بیرون شو که تو مطرودی و تا روز قیامت لعنت من بر توست». و می‌فرماید^{۶۷}:

^{۶۲} - سوره اعراف، آیات ۳۶-۳۷، «یا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكَ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ اتَّقَىٰ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ».

^{۶۳} - سوره اعراف، آیه ۴۰، «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّىٰ يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ»

^{۶۴} - سوره اعراف، آیات ۱۴۷-۱۴۶، «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ إِنَّ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَ إِنَّ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَ إِنَّ يَرَوْا سَبِيلَ الْعَقْبِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

^{۶۵} - سوره بقره، آیه ۳۲، «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ».

^{۶۶} - سوره ص، آیات ۷۸-۷۱، «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَاجِعٌ وَإِنْ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ».

^{۶۷} - سوره نساء، آیات ۱۷۳-۱۷۲، «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَ لَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ يَسْتَكْبِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَ اسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ لَا يَجِدُونَ

«مسیح ابایی ندارد که از بندگان خدا باشد و ملائکه مقرّب نیز ابائی ندارند. هر که از پرستش خداوند سر باز زند و سرکشی کند بداند که خدا همه را در نزد خود محشور خواهد ساخت. اما آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک کرده‌اند اجرشان را به تمامی خواهد داد و از فضل خویش بر آن خواهد افزود. اما کسانی را که ابا و استکبار کردند به عذابی دردآور معذب خواهد داشت و برای آنها غیر خدا ولی و نصیری نخواهد بود».

می‌فرماید^{۶۸}: «و شما را بیافریدیم و صورت بخشیدیم، آنگاه به ملائکه گفتیم آدم را سجده کنید همه جز ابلیس سجده کردند و ابلیس در شمار سجده کنندگان نبود. گفت وقتی تو به سجده فرمان داده شدی چه چیز تو را از آن باز داشت. گفت من از او بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل. گفت از این مقام فرو شو، تو را چه رسد که در آن تکبر کنی، بیرون رو که تو از خوارشدگانی».

و می‌فرماید^{۶۹}: «و آنان که به آخرت ایمان ندارند و دلپایان انکار کند و آنها مستکبرند به راستی که خدا می‌داند که چه در دل پنهان دارند و چه چیز را آشکار می‌سازند او متبکران را دوست ندارد، چون وقتی به آنها گفته شود که پروردگارتان چه چیز نازل کرده است گویند افسانه‌های گذشتگان». و می‌فرماید^{۷۰}: «گفتند چرا ملائکه بر ما نازل نمی‌شوند، یا چرا پروردگار خود را نمی‌بینیم به راستی که استکبار کردند و تکبر کردند تکبری بزرگ». و می‌فرماید^{۷۱}: «و پروردگارتان گفت مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را، آنهایی که از بندگی من استکبار ورزیدند بزودی که در عین خواری به جهنم در آیند». و این فرمایش ربّ مضاف نیز هست که همه را من جانب الله دعوت به بندگی او می‌فرماید تا با بیعت ولویه از جهنم طبع به عالم علوی بکشاند ولیکن اکثر الناس از این تبعیت استکبار می‌ورزند.

می‌فرماید^{۷۲}: «تا کسی بگوید ای حسرتا بر من که در جنب خدا افراط کردم، و از مسخره کنندگان بودم. یا بگوید اگر خدا مرا هدایت کرده بود، من از پرهیزگاران می‌بودم. یا چون عذاب را ببیند، بگوید اگر بار دیگر به دنیا باز می‌گردیدم، از نیکوکاران می‌شدم. آری آیات من برای تو نازل شدند، پس تکذیب کردی آنها را و استکبار ورزیدی و از کافران بودی. در روز قیامت کسانی را که به خدا دروغ بسته‌اند (یعنی آیات خدا که انبیاء و اولیاء و اوصیاء الهی باشند را تکذیب کرده‌اند) را می‌بینی که رویشان سیاه شده است. آیا متکبران را در جهنم بد جایگاهی نیست.» و در ادامه در همین سوره می‌فرماید^{۷۳}: «گفته می‌شود) از درهای جهنم وارد شوید و همواره در آنجا بمانید جایگاه متکبرین چه بد

لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»

^{۶۸} - سوره اعراف، آیات ۱۱-۱۳، «و لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ. قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَّكِبَ فِيهَا فَارْجِعْ إِلَيْكَ مِنَ الصَّاعِرِينَ».

^{۶۹} - سوره نحل، آیات ۲۳-۲۴، «فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ»

^{۷۰} - سوره فرقان، آیه ۲۱، «وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يُرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَمْ أَنْزَلْ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ أَوْ تَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتْوًا كَبِيرًا».

^{۷۱} - سوره المؤمن، آیه ۶۰، «وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ».

^{۷۲} - سوره زمر، آیات ۵۶-۶۰، «أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاعِرِينَ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةٌ فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ بَلَى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَ اسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وَ وَجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ».

^{۷۳} - سوره زمر، آیه ۷۲، «ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ». همچنین آیه ۷۶ سوره المؤمن.

جایگاهی است». و می‌فرماید^{۷۴}: «گفتید: خدا پس از او دیگر پیامبری نخواهد فرستاد. خدا گزافکار شک‌آورنده را این گونه گمراه می‌سازد. کسانی که بی‌هیچ حجتی در آیات خدا جدال می‌کنند کار آنان نزد خدا و مؤمنان سخت ناپسند باشد خدا بر دل هر متکبر جباری اینچنین مهر می‌نهد».

و می‌فرماید^{۷۵}: «و روزی که کافران را بر آتش عرضه کنند در زندگی دنیا از چیزهای پاکیزه بهره‌مند شدید امروز به عذاب خواری پاداشتان می‌دهند و این بدان سبب است که در زمین به غیر حق بزرگی فروختید و تفسیق پیش گرفتید». و می‌فرماید^{۷۶}: «به خودپسندی بر زمین راه مرو». و برعکس آن می‌فرماید^{۷۷}: «بندگان خدای رحمان کسانی هستند که در روی زمین به فروتنی راه روند و چون جاهلان آنان را مخاطب سازند به ملایمت سخن گویند». و می‌فرماید^{۷۸}: «هر آینه خدا متکبران و فخر فروشان را دوست ندارد». و در آیه دیگری می‌فرماید^{۷۹}: «به تکبر از مردم روی مگردان و به خودپسندی بر زمین راه مرو زیرا خدا هیچ به ناز خرامنده فخرفروشی را دوست ندارد». و می‌فرماید^{۸۰}: «تا بر آنچه از دستتان می‌رود اندوهگین نباشید و بدانچه به دستتان می‌آید شادمانی نکنید و خدا هیچ متکبر خود ستاینده‌ای را دوست ندارد».

و می‌فرماید^{۸۱}: «و از غافلین مباش، هر آینه آنان که در نزد پروردگار تو هستند از بندگی او استکبار نمی‌ورزند و تسبیحش می‌گویند و بر او سجده می‌کنند». و می‌فرماید^{۸۲}: «این سرای آخرت را از آن کسانی ساخته‌ایم که در این جهان نه خواهان برتری جویی هستند و نه خواهان فساد». و می‌فرماید^{۸۳}: «تنها آنان که به آیات ما ایمان آورده‌اند چون آیات ما را یاد کنند به سجده بیفتند و پروردگارشان را به پاکی بستایند و استکبار نکنند».

مفهوم خودکامگی و استکبار از آیه‌ای که ذکر شد مفهوم می‌گردد. گرچه شرح آیات مذکور و آیات مرتبط با آنها بسیار طولانی می‌شود و از آنها پرهیز می‌نمائیم ولی می‌توان از مفاد این آیات به وضوح دریافت که یکی از مراتب استکبار، طغیان ورزیدن و عدم تبعیت از آیات الهی است که آیات مبین الهی همان وجود مقدس انبیاء و اولیاء و اوصیاء الهی می‌باشد که وظیفه هدایت و ارشاد خلق را برعهده دارند و استکبار ورزیدن به آنان همانند عدم تبعیت از ایشان می‌باشد و به طریق اولی خود را حق دانستن و آنها را باطل پنداشتن و از این راه بر آنها فشار آوردن است. این پدیده در

۷۴ - سوره المؤمن، آیات ۳۵-۳۴، «قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٍ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبِيرٌ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٌ».

۷۵ - سوره احقاف، آیه ۲۰، «وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُعْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ»

۷۶ - سوره اسراء، آیه ۳۷، «وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا»

۷۷ - سوره فرقان، آیه ۶۳، «وَ عِبَادِ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا».

۷۸ - سوره نساء، آیه ۳۶، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فُخُورًا».

۷۹ - سوره لقمان، آیه ۱۸، «وَ لَا تَصْعَقْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَلٍ فُخُورًا».

۸۰ - سوره حدید، آیه ۲۳، «لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَلٍ فُخُورًا»

۸۱ - سوره اعراف، آیه ۲۰۶، «وَ لَا تَكُنُّ مِنَ الْغَافِلِينَ إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يُسَبِّحُونَ لَهُ لَيْلًا وَ نَهَارًا»

۸۲ - سوره قصص، آیه ۸۳، «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا»

۸۳ - سوره سجده، آیه ۱۵، «إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ»

حکومت‌هائی که نام دین بر آنها بوده بسیار غالب بوده و تاریخ ادیان و بالاخص تاریخ اسلام مملو از حکایات حکومت‌ها و خلفای جور بوده که همواره به نام دین بر مأموران به حق الهی فشار آورده و آنان را در جامعه گوشه‌گیر نموده‌اند. تاریخ این تزییقات و فشار بر انبیاء و اولیاء و اوصیای الهی و تابعین آنها که مؤمنین واقعی هستند در همه ادیان و در طول تاریخ بشر بزرگترین فشار سیاسی قابل ثبت در تاریخ بوده و هست. خودکامگی همان فشاری است که از طرف یزید بر حضرت حسین (ع) وارد آمد و از او خواست تا با او بیعت کند و تاریخ فاجعه کربلا همین فشار استکبار و خودکامگی که در لباس دین به ظهور رسید را به احسن وجه تقریر می‌نماید.

خودکامگی دین سبب می‌گردد که پیشوایانی بوجود آیند که انسانها را در عوض اینکه به فلاح کشانند به ضلال می‌برند. قرآن کریم می‌فرماید^{۸۴}: «و آنان را از آن‌گونه پیشوایاتی ساختیم که مردم را به آتش دعوت می‌کنند و در روز قیامت کسی یاریشان نکند. در این دنیا از پی‌شان لعنت روانه ساختیم و در روز قیامت از زشت‌رویانند». در آیه دیگری در قرآن کریم می‌فرماید^{۸۵}: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسیاری از حیرها (عالم نمایان شریعت ادیان) و راهبان (عارف نمایان طریقت ادیان) اموال مردم را به باطل می‌خورند و آنها را از خدا باز می‌دارند و زر و سیم می‌اندوزند و در راه خدا انفاقش نمی‌کنند پس آنها را بشارت ده به عذاب الیم».

بت پرستی سیاسی

یکی از نقاط ضعف حاکم بر کلیه حکومت‌های غیرالهی که عامل انحطاط قسط و عدل و تفوق ظلم بر جوامع است تملق است. نوع بشر خودپسند و خودخواه است و همواره بت «خود» را می‌پرستد. اگر دیگران بت نفس او را بستانند عزیزند و اگر این بت را بشکنند مغضوب هستند. خودپرستی منشاء انواع بت‌پرستی است و لذا فرمود که^{۸۶}: «دشمن‌ترین دشمن تو خود تو هستی که در بین دو پهلوی تو قرار دارد»، و فرمود^{۸۷}: «بدانکه دشمنان تو چهارند: هوی و دنیا و شیطان و خود اماره تو». برخی از افراد با استفاده از این ویژگی انسانها اقدام به ستایش و ستودن و تحسین صاحبان جاه و منزلت و قدرت می‌کنند تا ضمن بدست آوردن رضایت مخاطب خود ارتقاء یابند. در این راستا بت‌های سیاسی بزرگ می‌شوند و امر بر سلاطین و رهبران سیاسی جوامع نیز مشتبه شده و خود گمان می‌کنند که این ویژگی‌هایی که متملقین درباره آنان می‌گویند ذاتی ایشان است و واقعاً قابل ستایش و حمد هستند. لذا گاهی القابی که به آنان داده می‌شود را نیز بر خود برمی‌دارند و ضمناً و یا حتی صراحاً آنها را تأیید نیز می‌کنند و مقام خود را بالاتر از جامعه می‌برند و خلق خدا را مستحق خدمت به خود می‌دانند و خود را شایسته کرنش و تعظیم و تکریم می‌بینند. این خودپرستی سیاسی حتی در قوانین نیز مصرح می‌گردد تا مبادا کسی حتی بی‌انابه تنزیل شأن آنان مبادرت ورزد.

در حدیثی از حضرت رضا (ع) است که رسول خدا (ص) فرمود^{۸۸}: «هرکس به سخن گوینده‌ای گوش سپارد او را

^{۸۴} - سوره قصص، آیه ۴۱، «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى التَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصُرُونَ وَ أَنْجَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعَنَهُ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ».

^{۸۵} - سوره توبه، آیه ۳۴، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَ الرَّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»

^{۸۶} - بحار الأنوار ج: ۶۷ ص: ۳۶. أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك.

^{۸۷} - عدة الداعي ص: ۲۰۶.

^{۸۸} - الكافي ج: ۶ ص: ۴۳۴، ۲۴.

بندگی کرده است پس اگر گوینده از جانب خدا باشد خدا را بندگی کرده و اگر جانب ابلیس باشد، ابلیس را بندگی کرده است». معنی ابلیس در اینجا ابلیس نفس خود است و اشاره به «من عندین» دارد. یعنی هر کس تبعیت کند آن را که از پیش خود سخن گفته باشد و نه با اذن الهی، ابلیس را بندگی کرده است. و آنان که باید پیامی از جانب خداوند بیاورند الا و لابد باید مأذون از طرف خداوند باشند که فرمود^{۹۱}: «هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به اذن خداوند مردم موظف به اطاعت و فرمانبرداری از او هستند» زیرا فرمود^{۹۲}: «هر کس رسول را فرمان برد پس هر آینه خدای را فرمان برده است». شرح این آیه در قسمتهای قبل آورده شد.^{۹۱}

مشابه این موضوع یعنی بت پرستی سیاسی را خداوند درباره یهود و نصاری مثال می زند و این موضوع درباره اسلام معطوف به اعتبار معنی است. می فرماید^{۹۲}: «(اینان) علماء و راهبان خود را و مسیح پسر مریم را به جای الله ارباب قرار دادند و جز به عبادت خدای یکتا امر نشده بودند که هیچ خدایی جز او نیست منزّه است از آنچه شریکش می سازند». حضرت باقر (ع) درباره این آیه می فرماید^{۹۳}: «به خدا سوگند که آنها به ایشان نماز نگزاردند و برای شان روزه نگرفتند بلکه ایشان را در معصیت خدا فرمان بردند». یعنی علما و راهبان غیر مستقیم مردم را دعوت به بندگی و پرستش خود کردند، چون در فرمان خدا عصیان ورزیده بودند دعوت آنها به پرستش خدا به معنی دعوت به پرستش خود (علماء و راهبان) می باشد. زیرا این همان مصداق فرمایش حضرت صادق (ع) است که^{۹۴}: «کسی که فردی را در نافرمانی خدا اطاعت کند بی گمان او را بندگی کرده است»..

خداوند در قرآن با نفی بت پرستی سیاسی می فرماید^{۹۵}: «چنین است خداوند پروردگارتان، که فرمانروایی او راست، کسانی را که به جای او می خوانید مالک چیزی حتی به اندازه پوست هسته خرما نیستید. اگر بخوانیشان، ندای شما را نمی شنوند، اگر هم می شنیدند، پاسختان را نمی دادند، و روز قیامت هم به شرک شما کافر می شوند».

و می فرماید^{۹۶}: «چنانکه پروردگارم به من آموخته است خبر می دهم. من کیش مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرند، ترک کرده ام. من پیرو کیش پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستم و ما را نسرزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم. این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی بیشتر مردم

۹۱ - سوره نساء، آیه ۶۴، «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»

۹۰ - سوره نساء، آیه ۸۰، «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»

۹۱ - بیان السعاده فی مقامات العباده، جلد ۴ ترجمه، صفحه ۱۴۹.

۹۲ - سوره توبه، آیه ۳۱، «اتَّخَذُوا أَحِبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»

۹۳ - وسائل الشيعه ج: ۲۷ ص: ۱۳۳، ۳۳۴۰۶.

۹۴ - الكافي ج: ۲ ص: ۳۹۸.

۹۵ - سوره فاطر، آیات ۱۴-۱۳، «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَا تَنْفَعُونَ مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ».

۹۶ - سوره يوسف، آیات ۴۰-۳۷، «مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ يَا صَاحِبِي اسْجُنْ أَرْبَابَ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ».

ناسپاسند. ای دو رفیق زندانی، آیا خدایان متعدد بهتر است یا الله آن خداوند یکتای غالب بر همگان؟ بندگی نمی کنید سواى او مگر اسم‌هایی که خود و پدرانان آنها را به نامهایی خوانده‌اید و خدا سلطنتی برای آنها تعیین (نازل) نکرده، حکم جز حکم خدا نیست. امر کرده که جز او را بندگی نکنید این دین راست و استوار است ولی اکثر مردم نمی‌دانند. این آیات بت‌پرستی سیاسی در اسلام را نفی می‌نماید. و اَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا اشاره به کسانی است که خود را از پیش خود و نه با اذن الهی پیشوای دینی و ربّ دیگران معرفی می‌نمایند. و مردم به تبعیت و اطاعت از آنها می‌پردازند.

در همین باب علی (ع) می‌فرماید^{۹۷}: «از سه کس بر دین خودتان بترسید. ... کسی که خدای عزوجل قدرتی به او داده باشد و او گمان کند که اطاعت او اطاعت خداست و سرپیچی از فرمان او سرپیچی از فرمان خداست. درحالی که چنین نیست نباید فرمان مخلوق را در معصیت اطاعت کرد و نباید فرمان شخصی که از فرمان خدا سرپیچی می‌کند را اطاعت نمود. جز این نیست که اطاعت فقط باید از خدا و رسول و صاحبان امر و اجازه باشد و جز این نیست که امر خدای عزوجل به اطاعت از رسول معصوم و پاک است که امر به عصیان نمی‌کند و جز این نیست که امر فرمود به طاعت صاحبان امر که ایشان معصومند و پاکند و امر به عصیان او نمی‌کنند».

وقتی بت‌پرستی سیاسی تقویت شد بت سیاسی از عدالت به سمت ظلم می‌رود یعنی خودکامگی در پیش می‌گیرد زیرا خود را میزان قرار می‌دهد و هر خوب و بد را با خود می‌سنجد هر چه او پسندد خوب و هر چه او نپسندد زشت است و جزای خوب و زشت را براساس این میزان می‌دهد. این سرنوشت قریب به اتفاق تمام حکومت‌های جور در طول تاریخ بشریت بوده که حکومت‌ها به بت‌پرستی سیاسی گرانیده‌اند هر چند ظاهری آراسته به دین داشته‌اند.

متملق همانند خرمگسی است که در حوش مقعد چارپا طوف می‌کند و مقصودش از این طواف استفاضه از فضولات دفعیه حیوانی است. این تعبیر کنه حقیقت رفتاری متملق را بیان می‌کند که سبب انحطاط اخلاقی مدیریت در سازمانهای اقتصادی و سیاسی می‌گردد. رفتار متملق در هر لحظه با تعظیم و تکریم و دست و پا بوسیدن و ستایش و حمد بت سیاسی خود به او تقرب جسته تا با قربتاً الی الصنم از خداوندگاری مادی و سیاسی و مدیریتی او بهره جوید. مظاهر اجتماعی این ستایش حتی در دولی که خود را متمدن و مدرن و دنبال‌کننده اصول دموکراسی می‌دانند نیز بارز است.

برخلاف این موضوع قرآن به انسانها دستور می‌فرماید^{۹۸}: «که اگر فاسقی برای شما خبری آورد، در آن بررسی کنید تا مبادا از روی جهالت به مردمی آسیب برسانید آنگاه از کاری که کرده‌اید پشیمان شوید و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست». یک معنی این آیه این است که اگر متملق فاسق شما را ستود و از عظمت و حمید بودن شما خبر داد بررسی کنید و گوینده خبر را خداوند فاسق خواند و در تقدیر فرمود اگر بررسی نکنید از روی جهالت و خود پرستی به مردمی آسیب رسانید و مسلماً زمانی خواهد آمد که بفهمید و پشیمان شوید و اضافه فرمود که اگر کسی قابل ستایش و حمد باشد او پیامبر من است که در میان شماست و نه شما که خود را مسلط بر بندگان من قرار داده‌اید. در جای دیگر می‌فرماید^{۹۹}: «گمان مبر آنها که از اعمال زشت خود خوشحال می‌شوند و دوست دارند در برابر کاری که انجام نداده‌اند ستایش شوند از عذاب الهی برکنارند بلکه برای آنها عذاب دردناکی است».

^{۹۷} - وسائل الشیعه ج: ۲۷ ص: ۱۳۰ ۳۳۹۸.

^{۹۸} - سوره حجرات، آیات ۶-۷، «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ».

^{۹۹} - سوره آل عمران، آیه ۱۸۸، «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُجِبُونَ أَنَّ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبْنَهُمْ بِمَقَارَءٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

وقتی خودکامگی در بت‌پرستی سیاسی ظهور می‌کند غالباً عدم تبعیت از انبیاء و اولیاء و اوصیاء الهی به شکل گسترده‌ای وسعت می‌یابد. تابوها و خطوط قرمز جدیدی در جامعه ترسیم می‌شود که اگر زبان و یا دست یا پای کسی بخواهد به این خطوط قرمز تعدی کند باید لال شود یا بریده شود یا بسوزد. زیرا استکبار تحمل از دست دادن قدرت خود را ندارد و ایثار حاکمیت از او بر نمی‌آید که قدرت مکسب خود را انفاق و به اهلش که رب و مربی و پروردگار و پرورش‌دهنده خلق خدا در روی زمین من جانب الله هستند بدهد و یا خود به تبعیت از آنان فرمانبرداری نماید. لذا مدعیان دینی امور جاریه سیاسی را دین معرفی می‌کنند و از خلفای الهی نیز می‌خواهند که رفتار آنها را تأیید کنند و آنها را بستایند و اگر ابا نمایند همان‌گونه رفتار کنند که با ائمه هدی ع رفتار کردند و به طرق مختلف کشتند.

شرک و بت‌پرستی

بت‌پرستی سیاسی جامعه را به شرک سیاسی می‌برد. یعنی در جوامع مذهبی فردی از طریق انتخابات همانند انتخابات سقیفه بنی‌ساعده یا مشابه آن و یا از طریق شورا یا از طریق انتخابات عمومی به رهبریت دینی برگزیده می‌شود که این رهبریت با اعطای مشروعیت قانونی مفترض الطاعه نیز می‌گردد و هر که از او تقلید و تبعیت کند مورد تأیید عوام جامعه قرار می‌گیرد و هر که تقلید نکند خارج از دین شمارند.

شرک سیاسی یکی از وجوه انواع شرک در جوامع بشری است که در جوامع شبه دینی رواج فراوان دارد. ظهور شرک سیاسی را از حکومت‌های قرون باستان در بین‌النهرین و فراعنه در مصر، و قرون وسطی در اروپا و سپس پس از اسلام از حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس تا حکومت سلجوقیان و در حال حاضر در کشورهای خاورمیانه می‌توان مشاهده نمود. در این حکومت‌ها رهبران سیاسی جامعه داعیه رهبری دینی نیز داشته‌اند و مشروعیت سیاسی خود را منبعث از مشروعیت دینی خود پنداشته‌اند. لذا شرک سیاسی از وجوه قابل ملاحظه در این نوع حکومت‌ها می‌باشد.

در ارتباط با شرک سیاسی باید اول به تعریف پدیده شرک پردازیم. مسلماً در طول تاریخ بشر ساختن بت‌ها برای پرستش آنها به ذات خود بت نبوده و بلکه آنها را به نیابت از معنایی مورد تقدیس قرار داده‌اند. مثلاً بسیاری از بت‌ها مجسمه انبیاء یا اولیاء یا علمای سلف قوم آنها بوده که برای آنها احترام ویژه‌ای داشته^{۱۰۰}. و اگر حیوانات^{۱۰۱} یا درختان یا احجام هندسی^{۱۰۲} را می‌تراشیدند یا زنده حیوانات یا درختان^{۱۰۳} را، جنبه مظهریت داشته و اگر در طول تاریخ به دلیل استمرار تقدیس، در فرزندان توجه به جنبه مظهریت اصنام کم شده و براساس سنن قومی یا خانوادگی بالذات محمود شده‌اند. و بیش از اینکه از روی فکر ستایش شوند از روی عادت ستایش می‌شوند. بعضی بت‌ها را نیز به شکل زن^{۱۰۴} درست می‌کردند که این نوع بت‌ها مظاهر فرشتگان تلقی می‌شده و الهه بوده است. و بطور کلی آله به معنی بت و صنم (جمعش أصنام) و وثن (جمعش أوثان) می‌باشد یا بطور کلی نُصْبُ (جمعش انصاب) به معنی هر چه برای عبادت برپا

^{۱۰۰} - مثل وَدَّ که بتی به صورت مردی ستبر از زمان نوح که بنی کلب آن را می‌پرستیدند.

^{۱۰۱} - مثل عَجَلُ گوساله‌ای که سامری برای قوم موسی ساخت و نَسْر که بتی از زمان نوح که بصورت کرکس ساخته بودند و در سرزمین سبا بود، یا یعوق که بتی به صورت اسب از زمان نوح نزدیک صنعاء پایتخت یمن بوده است.

^{۱۰۲} - مثل لات که بت بنی ثقیف که بصورت سنگ چهارگوشی در طائف بود و حتی سنگ حجرالاسود مکعبی است.

^{۱۰۳} - مثل العزری که درختی بود که غطفان می‌پرستیدند و در بطن نخله بود.

^{۱۰۴} - مثل سِوَاع که بتی از زمان نوح به صورت زنی بوده است.

می‌شود است و حتی بعضی ریشه لغوی کلمه الله را نیز از آله گرفته‌اند. یعنی خداوند حقیقی و خدایان مجازی یا به عبارت دیگر الله و اله‌ها همه در ریشه لغت از یک واژه منبث شده‌اند. هرچند ممکن است الله را «ال‌لاه» نیز خوانند یعنی آن نیستی که با «ال» تعریف شده است و از لحاظ صرفی نیز بر وزن فَعَالِ ذهنیت صیغه مبالغه را نیز می‌سازد یعنی تشبیه به همان صفر در ریاضیات که همه اعداد از اویند ولی او (صفر) قابل تعریف نیست و در عمی مطلق است. در این ارتباط باید گفت که سنگ حجر الاسود نیز یک حجم هندسی به عنوان مظهر است که در خانه کعبه گذاشته شده است. این موضوع که مشرکین بت‌ها را به منزله مظهر می‌دانستند و شفیع قرار می‌دادند در قرآن نیز تصریح دارد.

وجوه متعدد دیگری برای بت‌پرستی ذکر کرده‌اند که می‌توان به متون تاریخ مراجعه نمود^{۱۵}. ظرافت‌های آیات قرآن و همچنین سایر متون مذهبی تاریخی حاکی از آن است که مشرکان خدای یکتا یعنی الله را مقرر هستند و قادر مایشاء بودن او را اقرار می‌کرده و می‌کنند.

احتجاج مشرکین در مقابل رسول اکرم ص که در چند جای قرآن مندرج است حکایت از این دارد که مشرکین بر دین آباء و اجداد خودشان بوده‌اند و احتجاج آنها برای این بوده که از دین پدران خود دست نشویند و آن را تازه نکنند. یعنی دین آنها که ملت شده بود دین مشرکین بود. و این موضوع را می‌توان از آیات قرآنی زیر دریافت. در باب احتجاج مشرکین در قرآن کریم آمده است که^{۱۶}: «مشرکان خواهند گفت: اگر خدا می‌خواست ما و پدرانمان مشرک نمی‌شدیم و چیزی را حرام نمی‌کردیم، همچنین کسانی که پیش از آنها بودند پیامبران را تکذیب کردند».

همین احتجاج در سوره نحل ذکر شده^{۱۷}: «مشرکان گفتند: اگر خدا می‌خواست ما و پدرانمان هیچ چیز جز او را نمی‌پرستیدیم و آنچه را حرام کرده‌ایم، حرام نمی‌کردیم. مردمی هم که پیش از ایشان بودند چنین می‌گفتند، آیا پیامبران را جز تبلیغ روشنگر و وظیفه دیگری است». در جای دیگر حتی خداوند را به رحمانیت برشمرده و احتجاج کرده‌اند^{۱۸}: «گفتند اگر خدای رحمان می‌خواست ما فرشتگان را نمی‌پرستیدیم. آنچه می‌گویند از روی نادانی است و به جز دروغ سخن نمی‌گویند. آیا پیش از قرآن کتابی برایشان نازل کرده‌ایم که اکنون به آن تمسک می‌جویند؟ نه، می‌گویند پدرانمان را بر آئینی یافتیم و ما از پی آنها می‌رویم، بدین سان پیش از تو، به هیچ قریه‌ای بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه متعمانش گفتند: پدرانمان را بر آئینی یافتیم و ما به اعمال آنها اقتدا می‌کنیم. گفت حتی اگر برای شما چیزی بیاورم که از آنچه پدرانتان را بر آن یافته بودید هدایت کننده‌تر باشد؟ گفتند ما به آئینی که شما را بدان فرستاده‌اند بی‌ایمانیم».

^{۱۵} - نگاه کنید به تاریخ ادیان، جان ناس، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۲، شرکت انتشارات علمی، فرهنگی. و تاریخ تمدن، ویل دورانت.

^{۱۶} - سوره انعام، آیه ۱۴۸، «سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ».

^{۱۷} - سوره نحل، آیه ۳۵، «وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»

^{۱۸} - سوره زخرف آیات ۲۴-۲۰، «وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ. أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ. وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ. قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»

این نوع احتجاج همواره در طول تاریخ بوده و هست و همراه آنانکه بر کیش ملی هستند یا دین آنها ملت شده است با انبیاء و اولیاء و اوصیاء الهی به احتجاج برمی‌خیزند و این موضوع منحصر به زمان رسول اکرم (ص) نبوده، همانطور که در آیات فوق اشاره می‌فرماید که مردم قبل از آنها نیز اینگونه بوده‌اند و لذا مردم بعد از آنها نیز همین‌گونه خواهند بود و تاریخ بعد رسول اکرم (ص) نیز همین را نشان داده و می‌دهد و خواهد داد. این آیه نیز دلالت بر نوعی نماز و دعا آنها دارد. می‌فرماید^{۱۰۹}: «و دعا (نماز) آنها (صَلَاتُهُمْ) نزد خانه کعبه جز صغیر و کف زدن نیست، پس بچشید عذابی که به آن کفر می‌ورزید» و آنها عربان طواف خانه کعبه می‌کردند و بین انگشتانشان را پنجره پنجره می‌کردند و فریاد می‌کردند و دست می‌زدند. و این آیه نشان می‌دهد که آنها مسجد نیز می‌ساخته‌اند و خداوند اجازه مسجد ساختن را از آنها سلب نموده است، می‌فرماید^{۱۱۰}: «مشرکان را نرسد که با کفر خود مسجدهای خدا را عمارت کنند. اعمال آنها ناچیز شده و در آتش جاوداند».

روی سخن قرآن کریم با مشرکان در شرک آنها در تبعیت از رؤسای دینی و قومی آنهاست که بدون اذن الهی اقدام به راهبری دینی قوم نموده‌اند تا عبادت مظاهر غیرانسانی. به عبارت دیگر روی سخن قرآن کریم درباره شرک بیش از آنکه بت‌های جمادی یا نباتی یا حیوانی را نکوهش نماید بت‌های انسانی را مورد نکوهش قرار می‌دهد. و این بت‌ها که در اینجا تحت عنوان شرک سیاسی از آن نام می‌بریم رهبران مذهبی هستند که در مقام خود دارای اذن الهی و اجازه از مقام نبوی و یا رشته‌ای که به عروۃ الوثقی متصل باشند نیستند و خودسرانه در دین اظهار نظر نموده و سمت‌های وعظ یا امامت جماعت یا فتوا یا نظائر آن را اشغال نموده‌اند. زیرا این مقامات در کلیه ادیان الهی فقط و فقط جایگاه کسانی است که مؤذن باشند و گرنه نمی‌توانند واسطه فیض به پیروان خود باشند. در این راستا است که قرآن کریم می‌فرماید^{۱۱۱}: «آنان اصحاب آتشند در آن مخلدند، روزی همه آنها را در محشر گرد آوریم سپس مشرکین را گوئیم شما و شرکائتان در مکان خود قرار گیرید سپس آنها را از یکدیگر جدا می‌کنیم و شرکائشان می‌گویند: شما هرگز ما را نمی‌پرستیده‌اید». در قرآن کریم می‌فرماید^{۱۱۲}: «این همان روز داوری است که دروغش می‌پنداشتید. آنان را که ستم می‌کردند و همسرانشان و آنان را که بجای خدا می‌پرستیدند را گرد آورید. همه را به راه جهنم راه بنمایید و نگه داریدشان باید بازخواست شوند. چرا یکدیگر را یاری نمی‌کنید؟ نه، امروز همه تسلیم شوندگانند. و آنگاه روی به یکدیگر کنند و پرسند. گویند: شما بودید که در نیکخواهی بر ما درمی‌آمدید. گویند: نه، شما ایمان نیاورده بودید. ما را بر شما هیچ تسلطی نبود. شما خود مردمانی نافرمان بودید. گفته پروردگاران بر ما ثابت شد. اکنون باید بچشیم. ما شما را گمراه کردیم و خود نیز گمراه بودیم. در آن روز، همه در عذاب شریکند. ما با مجرمان چنین می‌کنیم. چون به آنان گفته

^{۱۰۹} - سوره انفال آیه ۳۵، «و ما كان صلاتهم عند البيت إلا مكاءً و تصديبةً فدؤوا العذاب بما كنتم تكفرون».

^{۱۱۰} - سوره توبه آیه ۱۷، «ما كان للمشركين أن يعمرؤا مساجد الله شاهدين على أنفسهم بالكفر أولئك حبطت أعمالهم و في النار هم خالدون».

^{۱۱۱} - سوره یونس، آیات ۲۸-۲۷، «أولئك أصحاب النار هم فيها خالدون و يوم نحشرهم جميعاً ثم نقول للذين أشركوا مكانكم أنتم و شركاؤكم فرزينا بينهم و قال شركاؤهم ما كنتم إيانا تعبدون».

^{۱۱۲} - سوره صافات، آیات ۴۰-۲۱، «هذا يوم الفصل الذي كنتم به تكذبون. احشروا الذين ظلموا و أزواجهم و ما كانوا يعبدون. من دون الله فاهدوهم إلى صراط الجحيم و قفوههم إنهم مسؤولون ما لكم لا تنصرون بل هم اليوم مستسلمون و أقبل بعضهم على بعض يتساءلون قالوا إنكم كنتم تأتوننا عن اليمين قالوا بل لم تكونوا مؤمنين و ما كان لنا عليكم من سلطان بل كنتم قوماً طاعيناً فحق علينا قول ربنا إنا لذائقون فأعوتناكم إنا كنا غاوين فإنهم يومئذ في العذاب مشتركون إنا كذلك نفعل بالمجرمين إنهم كانوا إذا قيل لهم لا إله إلا الله يستكبرون و يقولون أإنا لنار كوا آلهتنا لشاعر مجنون بل جاء بالحق و صدق المرسلين إنكم لذائقوا العذاب الأليم و ما تجزون إلا ما كنتم تعملون إلا عباد الله المخلصين».

می‌شد که جز خدای یکتا خدایی نیست تکبر می‌کردند، و می‌گفتند: آیا به خاطر شاعر دیوانه‌ای خدایانمان را ترک گوئیم؟ نه، آن پیامبر حق را آورد و پیامبران پیشین را تصدیق کرد. شما عذاب دردآور را خواهید چشید. جز در برابر اعمالتان کیفر نخواهید دید. مگر بندگان مخلص خدا».

و در جای دیگری می‌فرماید^{۱۱۳}: «و چون مشرکان آنان را که شرکاء خدا می‌ساختند ببینند می‌گویند: ای پروردگار ما، اینان شریکانی هستند که ما به جای تو آنها را می‌خواندیم. آنان پاسخ می‌گویند که شما دروغ می‌گوئید». یکی از مشکلات انبیاء و اولیاء و اوصیاء الهی با مشرکین در این است که مشرکین بر اساس پندارها و سنن و آداب دینی و غیردینی و ملی و خرافی گذشته تن به تحول فکر و اندیشه و اعتقادات و تغییر رفتار و آداب و اعمال نمی‌دهند. این موضوع نه تنها در ملل قدیم بلکه در ملل معاصر نیز به وضوح قابل رؤیت است منتهی انسان همواره به گونه‌ای است که دیگری را می‌بیند و کمتر به خود می‌پردازد.

در ارتباط با این موضوع آیات قرآن می‌فرمایند^{۱۱۴}: «برای خدا از کشته‌ها و چارپایانی که آفریده است نصیبی معین کردند و به خیال خود گفتند که این از آن خداست و این از آن بتان ماست. پس آنچه از آن بتانشان بود به خدا نمی‌رسید و آنچه از آن خدا بود به بتانشان می‌رسید. به گونه‌ای بد حکم می‌کردند. همچنین کشتن فرزند را در نظر بسیاری از مشرکین بیاراستند تا هلاکشان کنند و درباره دینشان به شک و اشتباهشان افکنند. اگر خدا می‌خواست چنین نمی‌کردند پس با افترا می‌بندند تا هلاکشان سازد. از روی پندار گفتند: اینها چارپایان و کشتزاران ممنوع است. هیچکس جز آنکه ما بخواهیم، نباید از آنها بخورد. و اینها چارپایانی است که سوارشدنشان حرام است^{۱۱۵} و اینها چارپایانی است که نام خدا را بر آنها یاد نکنند به خدا افترا می‌بندند و به زودی به کیفر افترا می‌بندند که می‌بسته‌اند جزایشان را خواهد داد. و گفتند: آنچه در شکم این چارپایان است برای مردان ما حلال و برای زنان حرام است، و اگر مردار باشد زن و مرد در آن شریکند. خدا به سبب این گفتار مجازاتشان خواهد کرد. هر آینه او حکیم و داناست. زیان کردند کسانی که به سفاهت بی‌هیچ حاجتی فرزندان خود را کشتند و به خدا دروغ بستند و آنچه را به ایشان روزی داده بود حرام کردند. اینان گمراه شده‌اند و راه هدایت را نیافته‌اند». و در سه آیه بعد در ادامه می‌فرماید^{۱۱۶}: «هشت لنگه: از گوسفند، نر و ماده، و از بز، نر و ماده.

۱۱۳ - سوره نحل، آیه ۸۶، «وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شَرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبُّنَا هَؤُلَاءِ شَرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلَقُوا إِلَيْهِمْ الْقَوْلَ إِنَّكُم لَكَاذِبُونَ»
۱۱۴ - سوره انعام، آیات ۱۴۰-۱۳۶، «وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعَامِ نَاصِبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرِزْقِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ وَ كَذَلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْذَوْهُمْ وَ لِيَلْبَسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ وَ قَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَ حَرْثٌ حَجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِرِزْقِهِمْ وَ أَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَ أَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ وَ قَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَ مُحَرَّمٌ عَلَى الْأَزْوَاجِ وَ إِنَّ يَكُنْ مِثَّةً فَبِهِمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصَفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ».

۱۱۵ - اشاره به بحیره، سائبه، و صیله و حامی است، «بحیره» شتری را که بجه پنجم خود را می‌زاید و این پنجمین نر بود، به علامت گوشش را می‌شکافتند و آزادش می‌کردند تا هر جای که خواهد برود و بچرد. «سائبه» ماده شتری بود که برای بازگشتن مسافر یا شفا یافتن بیمار نذر می‌کردند و چون نذر برآورده می‌شد، ماده شتر را آزاد می‌کردند تا به هر جای که خواهد برود و بچرد. «وصیله» نیز ماده شتری بود که پس از زاییدن دو بچه ماده گوشش را می‌بریدند و آزادش می‌کردند. «حامی» شتر نری بود که چند بار از او برای آبستن کردن ماده شتران سود برده بودند، این شتر را نیز از بارکشیدن و سواری دادن معاف می‌ساختند.

۱۱۶ - سوره انعام، آیات ۱۴۴-۱۴۳، «تَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الصَّانِّاتِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْرِزِ اثْنَيْنِ فَلِ الْدَّكْرِينِ حَرَمٌ أَمْ الْأَنْثَيْنِ أَمْ اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيْنِ نَبُوْنِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ فَلِ الْدَّكْرِينِ حَرَمٌ أَمْ الْأَنْثَيْنِ أَمْ اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيْنِ إِنْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِنْ لَمْ يَكُنْ مَعَكُم مِّنْ بَقَرٍ أَوْ فَرَسٍ فَمَا نَبُوْنِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

بگو: آیا آن دو نر را حرام کرده است یا آن دو ماده را یا آنچه را در شکم مادگان است؟ اگر راست می‌گویید از روی علم به من خبر دهید. و از شتر نر و ماده، بگو: آیا آن دو نر را حرام کرده است یا آن دو ماده را یا آنچه را که در شکم مادگان است؟ آیا آن هنگام که خدا چنین فرمان می‌داد شما آنجا بودید؟ پس چه کسی ستمکارتر از آن کسی است که به خدا دروغ می‌بندد تا از روی بی‌خبری مردم را گمراه کند؟ هر آینه خدا ستمکاران را هدایت نمی‌کند».

منابع و مآخذ

- حضرت حاج شیخ محمدحسن صالحعلیشاه گنابادی، پند صالح، چاپ هفتم، ۱۳۷۶ تهران. <http://www.sufism.ir/>
- حضرت حاج ملا سلطانمحمد بیدختی گنابادی، بیان السَّعَادَةِ فِي مَقَامَاتِ الْعِبَادَةِ. ترجمه حشمت‌الله ریاضی و محمدآقا رضاخانی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷، تهران. <http://www.sufism.ir/>
- حضرت حاج ملاعلی بیدختی گنابادی، صالحیه، چاپ دوم، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۶. چاپ سوم ۱۳۵۱، تهران. <http://www.sufism.ir/>
- بیدآباد، بیژن، مبانی عرفانی اقتصاد اسلامی، پول، بانک، بیمه و مالیه از دیدگاه حکمت. ۱۳۸۳. <http://www.bidabad.com/doc/mabani-erfani-eqtasade-islami.pdf>
- بیدآباد، بیژن، مبانی عرفانی روابط بین‌الملل در اسلام، حقوق بین‌الملل عمومی، سیاست خارجی، دیپلماسی از دیدگاه حکمت. ۱۳۸۴. <http://www.bidabad.com/doc/mabani-erfani-ravabet-beynolmelal.pdf>
- بیدآباد، بیژن، مبانی عرفانی علوم سیاسی در اسلام، سیاست، حکومت، ولایت از دیدگاه حکمت، ۱۳۸۸. <http://www.bidabad.com/doc/mabani-erfani-oloome-siasi.pdf>
- بیدآباد، بیژن، مبانی عرفانی حقوق در اسلام، حقوق تطبیقی، نظام‌های حقوقی، حقوق جزا از دیدگاه حکمت، ۱۳۸۸. <http://www.bidabad.com/doc/mabani-erfani-hoqooq.pdf>
- بیدآباد، بیژن، مبانی عرفانی حقوق اساسی در اسلام، فلسفه حقوق، حقوق فردی، حقوق عمومی از دیدگاه حکمت، ۱۳۸۸. <http://www.bidabad.com/doc/mabani-erfani-hoquqe-asasi.pdf>
- خامنه‌ای، آیت الله سیدعلی، مجموعه فتاوا. احکام تقلید، ولایت فقیه و حکم حاکم. جمع آوری احمد محمدی نسب. <http://www.kb-tebyan.ir/article.aspx?artid=11>
- خمینی، آیت‌الله سید روح‌الله موسوی، شئون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع، ترجمه جعفر کیوانی، بازنگری و ویرایش مرتضی شفیعی شکیب، نشر کنگره، ۱۳۷۸، تهران.
- ناس، جان تاریخ ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۲، شرکت انتشارات علمی، فرهنگی.
- هابز، توماس، ۱۶۶۰، لویاتان. ترجمه حسین بشیریه، نشر نی، ۱۳۸۳، تهران. <http://oregonstate.edu/instruct/phl302/texts/hobbes/leviathan-contents.html>
- حلی، ابن فهد، عدة الداعی. ترجمه: آئین بندگی، ترجمه سارمی غفاری. <http://www.tebyan.net>
- شهرستانی، محمد عبدالکریم، ملل و نحل، انتشارات دارالمعرفه، بیروت. ترجمه ملل و نحل شهرستانی: توضیح الملل، ترجمه سید محمد رضا جلالی نائینی.
- شیخ حر آملي، وسائل الشیعة، جامع الاحادیث نور، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، لوح فشرده CD.

اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

- عيون اخبار رضا، جامع الاحاديث نور، مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي، لوح فشرده CD.
- فيض كاشاني، ملاّ محسن، الصّافي. جامع الاتفاسير نور، مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي، لوح فشرده CD.
- كليبي، ثقة الاسلام، الكافي، جامع الاحاديث، نور، مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي، لوح فشرده CD.
- مجلسي، محمدباقر، بحار الأنوار، جامع الاحاديث نور ٢، مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي، لوح فشرده CD.
- Blackstone, William. 1765–9, Commentaries on the Laws of England, Clarendon Press, Oxford, England.
- Bronfenbrenner, M. (1971), Income distribution theory, Aldine-Atherton, Inc., Chicago and New York.
- Johann Gottlieb Fichte, Foundations of Transcendental Philosophy (Wissenschaftslehre) nova methodo (1798/99). Translated and edited by Daniel Breazeale. Ithaca, NY: Cornell University Press, 1992.
- Hume, D. (1740). A Treatise of Human Nature (1967, edition). Oxford University Press, Oxford.
- Immanuel Kant: His Life and Thought, By Arsenii Vladimirovich Gulyga, Arsenij Gulyga, Marijan Despalatovic. Translated by Marijan Despalatovic. Published by Birkhäuser, 1987
- Jeremy Bentham (1781), An Introduction to the Principles of Morals and Legislation, 1907 reprint of 1823 edition. (First printed 1780.) Oxford: Clarendon Press.
- John Austin, The Province of Jurisprudence Determined, Cambridge Texts in the History of Political Thought, London, John Murray, 1861.
- John Stuart Mill, Collected Works. [1963], Collected Works of John Stuart Mill, ed. J.M. Robson, Toronto: University of Toronto Press, London: Routledge and Kegan Paul, 1963-1991, 33 vols.
- Smith, Adam (1723-1790), An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations, 1977, University of Chicago Press.
- Stuart kings and queens of England,
http://www.paradoxplace.com/Perspectives/Chronologies/Genealogies/English_Monarchs/Stuart/Stuart.htm
- Arthur John Booth, Saint-Simon and Saint-Simonism; a Chapter in the History of Socialism in France: A Chapter in the History of Socialism in France, Published by Longmans, Green, Reader, and Dyer, 1871.
- Charles Taylor (1977), A major and comprehensive study of the philosophy of Hegel. Cambridge University Press.